



پوهنیار بشیر مومن

جامعه شناسی زبان مادری

روز ۲۱ فبروری از طرف یونسکو به عنوان روز جهانی زبان مادری نامگذاری شده است. تاریخ این روز بر میگردد به سال ۱۹۵۲ زمانی که زبان اردو به عنوان زبان رسمی در بنگلادش از جانب پاکستان تحمیل گردید. محصلان یونیورسیتی داکه با هدف به رسمیت شناساندن زبان مادری مردم سرزمین شان یعنی زبان «بنگالی» دست به تظاهرات بردند. تظاهرات گسترده محصلان و اساتید یونیورسیتی داکه در روزهای ۲۱ و ۲۲ فبروری سال ۱۹۵۲ اتفاق افتاد و ماموران دولت پاکستان در تیراندازی تعدادی از مظاهره چیان را کشتند که در نتیجه دوام این وضعیت، بنگلادش از پاکستان جدا شد. پس از استقلال، مراسم روز ملی زبان مادری در بنگلادش هر سال در ۲۱ فبروری با شکوه خاص برگزار می شد تا اینکه در ۱۷ نوامبر ۱۹۹۹ سازمان یونسکو پیشنهاد رسمی کشور بنگلادش برای اعلام ۲۱ فبروری به عنوان «روز جهانی زبان مادری» را پذیرفت. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز به دلیل اهمیت زیاد آن، سال ۲۰۰۸ را سال جهانی زبان ها اعلام کرد. علمای جامعه شناسی به این باورند که یکی از ابتدائی ترین حقوق هر انسان این است که به زبان خودش صحبت بکند، بنویسد و بخواند. اینکه او از این حقوق اولیه اش محروم شود، بزرگترین ضربه ای است که به این انسان وارد می آید. چه از لحاظ ذهنی، چه از لحاظ روانی و شخصیتی این شخص همیشه دچار مشکل می شود. رابطه فکر کردن و صحبت کردن نیز از بین می رود. ما به زبان مادری خود صحبت می کنیم و فکر و اندیشه انسان بصورت کلمه از دهان آدم بیرون می آید و وقتی زبان مادری شما را ممنوع می کنند، انرژی و پتانسیل شما را می گیرند. روانشناسان می گویند که «تعلیم و تربیت کودکان تا صنف سوم و چهارم باید به زبان مادری باشد». از زبان مادری تعریف های مختلف شده است. اما در اولین نگاه به طور طبیعی این تصور را به درستی پیش می کشد که این زبان زبانی است که انسان از بدو تولد آن را به کار میبرد و معمولاً اولین انسانی که کودک بعد از تولد با آن در

ارتباط مستقیم است، مادر هست، این زبان به عنوان زبانی که مادران برای ارتباط با کودکان آن را به کار گرفته‌اند تعریف می‌شود. «زبان مادری زبانی است که انسان به آن می‌اندیشد، خواب می‌بیند و غیره». «زبان مادری زبانی است که انسان آن را بهتر از زبان های دیگر برای بیان احساسات درونی خود به کار می‌گیرد». از نتایج پژوهش های دانشمندان انگلیسی بر می‌آید که با وجود اینکه زبانی که به طور ذاتی در هر یک از انسانها وجود دارد زبان مادری گفته می‌شود اما این زبان از پدر به افراد می‌رسد. این مسله بیانگر این امرست که در طول قرنها مردان در سطح وسیعتری نسبت به زنان به سرزمین های جدید نقل مکان کرده اند. تعداد بیشتر مردان در گروه های مهاجر موجب شد که مردان با زنان بومی ازدواج کنند و داخل خانواده، زبان گفتاری خود را به عنوان زبان غالب مورد استفاده قرار دهند. بر اساس گزارش دیسکاوری مگزین، به گفته این محققان، برای توصیف زبان ذاتی از اصطلاح «زبان مادری» استفاده می‌شود در حالی که شگفت انگیز ترین نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد که زبان مادری در واقع از پدر به ارث می‌رسد. به عباره دیگر هنگامی که پدر و مادرها از زبان های مختلف باشند، اکثرن این زبان پدر است که در درون گروه فامیلی نقش غالب دارد، با این همه باز هم می‌گوییم که «زبان مادری». گفته می‌شود که انسان میتواند حتا دو زبان مادری داشته باشد و این در مورد کودکانی است که از والدین با تعلقات اتنیکی ملی مختلف به دنیا می‌آیند، آنها قادر هستند که هر دو زبان پدر و مادر را چون زبان مادری بیاموزند بدون این که مشکلی پیدا کنند. بحث زبان مادری به ویژه زمانی پیچیده و به نوعی جذاب می‌شود که مسئله قومیت، هویت و دوزبانگی به میان آید. لفظ دوزبانگی نیز مانند لفظ زبان مادری تنها در نگاه نخست روشن به نظر می‌رسد. کشور ما اکثراً دو زبانه و یا و تعداد هم سه زبانه هستند یعنی اگر بخواهند از دو زبان در حوزه های متفاوت استفاده کنند، کاملاً از عهدهی این کار بر می‌آیند. البته هر دو زبانهی کامل به خودی خود نمی‌تواند یک دوزبانهی کامل باشد، مگر اینکه شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن منطقه که در آن زندگی می‌کند نیز برای او مناسب باشد. ما دوزبانه های را داریم که دوزبانه های کامل و هم رتبه نیستند. یعنی یکی از زبان های آنها بر زبان دیگرشان غالب است که دلایل آن را باید در جامعه جستجو کرد. و هم دوزبانه های داریم که بطور کامل بر هر دوزبان تسلط دارند. در بعضی مناطق زبان مادری یا پدری زبان خانگی است و زبان محیطی زبان اول قرار می‌گیرد. مثلاً در شهر هرات زبان پشتو زبان خانه و زبان دری یا فارسی زبان مسلط محیط و یا زبان اول است برخلاف در قندهار فارسی زبان خانه بوده و زبان پشتو زبان اول است. در دنیای مدرن زبان مادری و «زبان پدری» شاید جایگاه دیگر داشته باشد. در خانه، زبان نخست پدر و مادر ممکن است با زبان و فرهنگ بیرون فرق کند. در یک خانواده افغان ممکن است مادر تاجیک، پدر پشتون و یا برعکس باشد در حالیکه زبان و فرهنگ حاکم دنیای بیرون از خانه نه فارسی و نه پشتو، بلکه زبان کشور میزبان است. به همین ارتباط در دنیای جامعه شناسی و کتاب و مطبوعات امروز،

این کودکان را «کودکان فرهنگ سوم Third Culture Kids, TCK» میخوانند. با وصف آن معمولاً زبان مادر و پدر برای یک یا دو نسل به شکل و نوعی ادامه مییابد. طبیعتاً قوت و نفوذ زبان محیط بیشتر و قوی تر است. اما زبان مادر و پدر هم به نحوی در کودکان ادامه مییابد. باید گفت که کودکان نسل سوم بطور معمول دیگر زبان و فرهنگ پدری و مادری شان را مانند خاطره حفظ میکنند. به هر صورت مقاومت در برابر این روند بی معنی و درست هم نیست. خود کودک هم در صورت اصرار والدین سرگردان شده و از محیط واقعی زندگی خود منزوی میشوند و یا در عمل به خواست بزرگان مبنی بر توجه خیلی بیشتر به زبان اجدادی خود توجهی نمی کنند. با وجود این هم اگر کودکان زبان ها و فرهنگ های والدین خود را هم تا حد امکان نگهداری کنند، در مقابل آنها امکانات فراختری نسبت به کودکان دیگر باز میشود زیرا هر زبان و فرهنگ وسعت دید و فرهنگ آنانرا بیشتر میکند و برای آنها امکانات وسیعتری برای موفقیت در دنیایی فراهم میآورد که روابط و آمیزش فرهنگی و زبانی بین مردم بیشتر شده تبدیل به عامل مهمی در موفقیت و پیشرفت انسانها میشود. استاد اسحاق نکارگر میگوید که: من قبول دارم که زبان به طور عام مرزبندی های سیاسی را نمی پذیرد و اما این مسأله ایجاب میکند که ما در زبانهای خود اصطلاحات علمی را به همان شکل بین المللی آن نگاه داریم نه اینکه دیگران شی را اختراع کنند و ما بنشینیم و با یک عالم تکلف برای اختراع دیگران کلمه بسازیم و به طور مثال کمپیوتر را "رایانه" و وبسایت را "تارنما" بخوانیم. انگلیسی زبان هم میتوانست بنشیند و برای کلمه های "بازار"، "کاروان"، "چادری"، "مجاهد"، "طالب"، "اتن"، "پژکشی" و غیره کلمه سازی کند ولی او این کار را نکرده است به چند دلیل: نخست او می دانست که این کلمات قدرت افاده را در زبانش بیشتر می سازد و ترجمه این کلمات در زبان انگلیسی رسایی اصل خود را نداشته اند. دوم: انگلیس ها مانند ما، در زبان خود گرفتار تعصب نبود تا مانند ما فکر می کرد که خداوند (ج) زبان ما "آریایی نژادان" را با هفت آب رحمت شسته و برای ما داده است ولی زبان های دیگران "پلید" است و بنا بر این ما تا می توانیم باید این زبان "سوچه" خود را از "گند" زبان های دیگر نگاه داریم و اگر کلمات زبان های دیگر وارد زبان ما شد باید آن کلمات را که مهاجرین غیر قانونی استند به زور سوته از دیار زبان خود بیرون برانیم. اینگونه تعصبات مرض مغز های است که جز زبان خود زبان دیگری را یاد نگرفته اند و جز فرهنگ خود با فرهنگی دیگر محشور نبوده اند. بالاخره انگلیس ها مصلحت اندیش استند و فکر می کنند وقتی کلمات زبان های دیگر می تواند مقصود ما را رساتر بیان کند ضرورت چیست که ما وقت خود را در کلمه سازی های بی فایده ضایع کنیم. من بدبخت را تماشا کن که همیشه زبان را یک وسیله مکالمه و ارتباط دیده ام و تا امروز نه تقدسی برایش قایلیم و نه می دانم که "سوچگی" در زبان یعنی چی. زبان یا رسا به مقصود است یا نا رسا. زبانی که دروازه های شهرش را بر روی زبان های دیگر بست و با کاروان زبان های دیگر همراه نرفت و با آنها داد و گرفت نداشت از قافله عقب می ماند و طبعاً نارسا می شود حتی اگر رسام

باشد. زبان پرستی و بت ساختن از زبان مادری و ستایش از چنین زبانی کاری است که همه فاشیستان و ناسیونالیست ها در همه جهان انجام می دهند و یکی از بزرگترین ابزارهای ناسیونالیست ها برای دیوارکشی میان خودشان و دیگران زبان مادری است. زبان پرستی ناسیونالیستی به همراه واژه تراشی و دروغ بافی و تاریخ تراشی درباره زبان مادری از دیگر کارهای است که ناسیونالیست ها در همه جا انجام می دهند. یکی میگوید خداوند با موسی با زبان من حرف میزد، دیگر میگوید زبان من قند است، دیگر میگوید، زبان من نقل و نیشکر است، و دیگری میگوید که زبان من زبان جنت است و زبان من «لبلبو» است. بگذارید برای هر کس زبانش لبلبو، قند و نیشکر باشد این جرم نیست. جرم وقتی آغاز می‌گردد که مانند فاشیستان ملت، قوم و زبان خود را نسبت بر دیگران برتر دانسته و دیگران را توهین نمود. از دیدگاه اندیشه خردمندانه زبان تنها ابزاری است برای پیوند میان انسان ها و جز این ارزش دیگری ندارد و سخن گفتن یا سخن نگفتن با یک زبان نشانه خوب بودن و بد بودن و برتری هیچکس در هیچ کجای جهان نیست. این کردار انسان ها است که آنها را خوب و بد می کند نه سخن گفتن به این زبان و آن زبان و آن چه که مردم یک سرزمین را خوشبخت یا بدبخت می کند حکومت و سیستم های سیاسی است نه زبان. ببینید ما با شووینیزم پشتون و تاجیک روبرو نیستیم بلکه با بی مسئولیتی و بی سواد و سطحی نگری و محیطی آشوب زده روبرو هستیم که هر کس به خود اجازه می دهد راجع به همه چیز اظهار نظر کند و زبان مادری و فرهنگ اقوام ملت افغان را به مسخره بگیرد و توهین کند و ارگان ها و رسانه های داخل کشور نیز بدون هیچ نوع مشکلی آنها را منتشر کرده و روشنفکران ما نیز خم به ابرو نیاورده و حرکات و نوشته های ابلهانه و قومگرایانه شان را که سالها ست دیگر در هیچ کشور مدرنی حتی عقب افتاده ترین متفکران نیز سخنی از آنها به میان نمی آورند، با افتخار در اینترنت و رسانه ها و روزنامه ها تکرار کنند. کسانی که آشنایی مختصری با زبان شناسی و فرهنگ دارند می دانند که هر زبان ولو زبان هایی با متکلمان اندک، گنجینه هایی بزرگ برای مفاهیم به شمار می روند و به دلایل فرهنگی و بیولوژیک قابلیت رشد تقریباً بی نهایی را در خود حمل می کنند و اگر رشد نکرده اند این اغلب و بیشتر به شرایط محیطی و اجتماعی بر می گردد تا به ذات زبان. ازین رو بایست از عامل زبان در جهت تقویت فرهنگ ملی بهره گرفت و نه این که آن را تبدیل به تفرقه ملی کرد. نه زبان دری ارجحیت خاصی بر زبان پشتو دارد و نه بر عکس آن درست است. هر دو زبان متکلمان خاص خود را دارند مهم تفاهم ملی است که زبان مشترک می تواند آن را تقویت و تعصب بی جا نسبت به یکی از زبان ها می تواند آن را تضعیف نماید. طبق قانون اساسی جاری در افغانستان دو زبان «دری» و «پشتو» رسمی است و مکاتبات دولتی می باید با یکی از این دو زبان صورت گیرد. در این واقعیت که زبان های «دری» و «پشتو» هر دو ریشه در زبان های باستانی آریایی دارند کوچکترین تردیدی وجود ندارد. وجود هزاران واژه مشترک دری- پشتو این نظر را تقویت می کند که، زبان فارسی زبان، پشتو، و دیگر

زبان های کشورمان همگی تعلق به زبان های هند و اروپایی دارند. تجارب کشورهای مدرن نشان داده است که دانستن چند زبان به انسان برای ارج نهادن به جامعه چند فرهنگی کمک نموده و یک اندوخته پر ارزش اجتماعی است. نوام چامسکی دانشمند امریکایی Noam Chomsky ملقب به پدر زبان شناسی مدرن در مقاله «زبان، ذهن و جامعه» مینویسد که: «زبان و آزادی نسبت وثیق دارند. اگر زبان را از کسی دریغ کنیم در واقع آزادی او را گرفته ایم. زبان و آگاهی نیز نسبت دقیق دارند. آگاهی آدمی به آگاهی زبانی او بستگی دارد. وقتی زبان را از کسی می گیریم او را از آگاهی محروم می کنیم». ازین رو بهتر آن است که هر افغان به زبان خود تعلیم نماید و به صورت اختیاری یکی از زبان های رسمی افغانستان را جهت حل مشکلات زبانی و شرکت در مسایل کشوری و شاید تحصیلات عالی انتخاب کند. گفتنی است که یکی از سنت های که برای ما از فرهنگ گذشته به جای مانده است همین قابلیت بالای مردم مان در مدیریت کردن تفاوت های زبانی، دینی، آداب و غیره است که بنایش نه بر حذف و تحقیر دیگری بلکه در پذیرش و همکاری و همگامی بنا شده است.

به امید آن روزیکه انسانها به جایی برسند که دیگر از زبان بت نسازند!

www.esalat.org